## ادامه بحث علم عنائی و علم باری، نسبت به حقائق خارجیه

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 در بحث فلسفه اگر نظر رفقا باشد، صحبت در مُثل افلاطونی بود، و صحبت رسید به این‌جا كه مطلب آن‌ها خیلی هم دور از واقعیات نمی‌تواند باشد. و بحث مثل افلاطونی به این‌جا كشیده شد كه تمام حقائق عالم وجود و ... عجیب این‌جاست كه من همین مطلب را در كلام مرحوم صدرالمتألهین در خود اسفار دیدم، ندیده بودم یا فراموش كرده بودم و دیشب كه نگاه می‌كردم ببینم مطلب كجاست، تصور من بر این بود كه بحث عالم قضاء و قدر و مسائل قضا و قدر تمام شده و خواستم بیایم از ادامه همان بحث مُثل را در كلام مرحوم آخوند ادامه بدهیم، من دیدم عجیب این‌كه خود ایشان به این قضیه اشاره كرده‌اند، یعنی همین مسئله، منتها خب بعد یك ایرادی وارد می‌كنند كه آن ایرادشان را حالا می‌شود به یك نوعی پاسخ داد.

 اگر نظر رفقا باشد در مسئله علم عنائی و علم باری، نسبت به حقائق خارجیه عرض شد كه علم هیچ‌گاه به معدوم تعلق نمی‌گیرد و از نقطه نظر این‌كه معدوم و العدم نه مخبر عنه است و نه مخبر به، و از این نقطه نظر تفاوتی بین آثارش كه متعلق به وجود باری است یا آثارش كه متعلق به ماست، از هر دو جهت تفاوتی نمی‌كند، یعنی به همان اندازه كه ما نسبت به یك معدوم اطلاع نداریم، باری هم نسبت به آن معدوم اطلاعی ندارد. چون عدم است، وقتی كه عدم باشد دیگر در این صورت فرقی بین باری و بین غیر باری، فرقی بین ولی و غیر ولی، فرقی بین امام و غیر امام از این نقطه نظر نیست. چون العدم عدم و لیس بشیء حتی یخبر عنه یا این‌كه یخبر به. این مطلب را قبلًا عرض كردیم. این مطلب مطلب صحیحی است، و تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.[[1]](#footnote-1)

 و به همین جهت عرض شد، مطالبی را كه بزرگان در باب لفّ و نشر در مسئله قضاء و قدر در آن‌جا كه نسبت به لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات می‌فرمایند، آن مطالب خالی از نقد نیست، یا این‌كه باید به نحوی توجیه بشود. این كه در یك مرتبه مسئله، مسئله اجمال است و در مرتبه دیگر مسئله به صورت تفصیل درمی‌آید، این مطلب را ما نفهمیدیم كه چطور روی این قضیه می‌شود حساب كرد كه یك شیء، شیء واحد در عین هویت اجمالی او، در همان حین، دارای هویت تفصیلی باشد؟.

 مثالی كه برای این قضیه می‌زنند می‌گویند مثل یك دانه تخم می‌ماند كه وقتی آن را در دل زمین می‌كاریم این دانه تخم اوّل در مقام اجمال یك درخت است بعد در زمینه مناسب و بستر مناسب كه قرار می‌گیرد كم‌كم تبدّل احوال و تبدّل اطوار بر او، موجب می‌شود كه تبدیل به یك درخت تنومند بشود.

 این مسئله، اشكالی كه بر آن وارد می‌شود این است كه هویت یك تخم همان حالت فعلیت اوست، آن‌چه كه بعداً بر این مترتّب می‌شود آن در مقام استعداد است و معدوم است. یعنی هیچ تضمینی بر تحقّق خارجی یك شیء و تعین خارجی بر این تخم نیست. در عالم تصور و تخیل، و سر به عادت، كه همیشه عادت بر این بوده كه وقتی دانه تخم را می‌كارد این كم‌كم سبز می‌شود، بزرگ می‌شود؛ اگر آب و كود و مواد لازم را داشته باشد تبدیل به درخت می‌شود. بر اساس تخمین و بر اساس حدس این مسئله فقط مطرح است. امّا آیا به ضرس قاطع و به یك حكم بتی و به عنوان یك قضیه بتیه شما می‌توانید بگویید این دانه تخم قطعاً تبدیل به درخت سیب می‌شود؟ نه خیر! شما نمی‌توانید این حرف را بزنید، به چه دلیل؟ هزار مانع ممكن است برای این قضیه ممكن است برای این مسئله پیش بیاید. همین هویتی كه الآن هست همین هویت همین است، همینی است كه الآن یك دانه‌ای است كه دارید مشاهده می‌كنید و همین فعلیتش همینی است كه الآن در آن هست، خواصی كه در آن هست، خصوصیاتی كه در آن هست، آن جنبه استعداد برای شدن، آن جنبه هم بالفعل در او هست. یعنی حتی همان جنبه جنبه بالقوه نیست، بالفعل استعداد برای تبدیل به درخت شدن را دارد.

 این فعلیت در آن بحثی نیست، و علم نسبت به این فعلیت هرچه باشد همین علم نسبت به معلوم است، چیزی نسبت به معدوم نیست تا این‌كه شما بگویید بر اساس آن مطالبی كه قطعاً اتفاق می‌افتد علم به آن‌ها تعلق گرفته كه هیچ هم تعین خارجی ندارد. چیزی نیست كه علم [بر اوتعلق بگیرد] ...

 خدا هم نمی‌تواند از این آینده سیب، دانه سیب خبر بدهد اگر آن آینده آینده معدوم باشد. در یك آتیه معدوم و در یك آینده معدوم همان‌طور كه ما نسبت به مسئله جهل داریم، همان‌طور ذات باری نسبت به مسئله جهل دارد، تفاوتی نمی‌كند؛ و اصلًا اطلاق جهل در این‌جا غلط است.

 خب البته نسبت به ذات باری این اطلاق صحیح نیست، و گرچه واقعیت همین است، چرا؟ چون آینده معدوم است، آینده كه معدوم شد، تفاوتی نمی‌كند چه بین یك ثانیه، چه بین یك ساعت، چه بین یك سال و چه بین یك دهر. آینده معدوم است، وقتی كه معدوم باشد المعدوم لا یخبر و لا یخبر به.

 خب این مطلب را ما تا به این‌جا رساندیم. حالاما به شواهد خارجی و به حقائق خارجی اصلًا كاری نداریم كه آن قضایای خارجی و احوال خارجی و شواهد خارجی همه حكایت از یك حقیقت می‌كند.

 شما یك فردی را در خواب می‌بینید، كه اصلًا در عمرتان آن فرد را ندیده‌اید، اصلا ندیده‌اید، بعد از یك هفته با او برخورد می‌كنید می‌گویید عین اوست، ابرو و چشم و سر و صحبت كردن و ... عین او خواهد بود. اگر این فرد معدوم است چه فرق می‌كند كه این از دید شما معدوم باشد یا اصلًا از وجود معدوم باشد؟ تفاوت چیست؟ وقتی كه شما نتوانید یك فردی را ببینید، بین شما و بین او حائل است، دیوار است، او در شهر دیگری و شما در شهر دیگری هستید، پس از كجا خواب او را می‌بینید؟ از كجا بعد متوجه می‌شوید وقتی كه مشاهده می‌كنید، آن عین انطباق را شما حفظ می‌كنید؟ این تطابق آیا یك تطابق صُدفیه است، خب پس چرا شما به شكل دیگر ندیدید؟ اگر قضیه بر حسب تصادف است، پس چرا به اشكال دیگر این ظهور پیدا نكرده؟ حتما خودش است، حتما عین اوست، حتما ...

 یا مسائلی كه نسبت به آینده درخواب می بینید.

 عرض كردم خدمت رفقا، وقتی كه بعضی مطالب مشاهده می‌كنند، مطالب را وقتی مشاهده می‌كنند، توضیحاتی داده ام. وقتی امام علیه السلام نسبت به آینده خبر می‌دهد، وقتی كه نسبت به یك قضایایی كه الآن از دید او پنهان است خبر می‌دهد، امام چه چیزی را می‌بیند؟ چشم امام كه از این دیوار نمی‌تواند رد بشود، حالا امام باشی یا هرچه؛ بالاخره همین است: قرنیه است و عنبیه و شبكیه و عصب و ریتین و فرض بكنید كه همین سلسله اعصاب و بینایی كه برای همه هست برای امام هم هست.

 این چه داستانی است كه ما با این‌كه این مسئله از دید ما معدوم است، ولی از دید امام این مسئله معدوم نیست؟ این چه قضیه‌ای است؟ خبر می‌دهد، مو به مو و ذره به ذره و عین همان واقع، آن مسئله اتفاق می‌افتد، این چه قضیه‌ای می‌تواند باشد؟ حالا نه تنها نسبت به ما، خیلی افراد، خیلی اشخاص، اشخاص عادی، این‌ها هم همینطور، آن ها به همین وضعیت و به همین كیفیت هستند.

 حالا ما كاری به علم باری نداریم. از اوضاع و احوال خارجی و احوال خارجی و آن‌چه كه مورد مرئی و شهود ما هست، استقرائاً و به عنوان حكم بتی، قطعاً می‌توانیم اثبات امر موجود خارجی بكنیم، نه موجود ذهنی. چون اگر موجود ذهنی باشد، خب این ذهنش یك چیزی خلق می‌كند، این ذهنش چیز دیگر خلق می‌كند. چرا آنی كه من دیدم عین همان را شما در خواب دیدی و هیچ تفاوت نمی‌كند. چه ارتباطی بین من و بین شماست؟ چرا آنی را كه فرض بكنید كه افراد می‌بینند همه مثل همدیگر است و عین هم است؟ آیا این بر حسب صُدفه و اتفاق، اتفاق می‌افتد یا بر اساس یك حقیقت خارجی است؟

 الآن من این ظرف آب را دستم می‌گیرم، همه شما یك چیز می‌بینید. این طور نیست كه یكی در دست من ظرف آب ببیند، آن یكی یك كدوی سه منی ببیند! نه بابا این همین است. آن یكی یك هندوانه ببیند، آن یكی یك خربزه ببیند، آن یكی یك جلد كتاب، تمام افرادی كه در اینجا هستند چون از نقطه نظر مرئی و منظر مشترك هستند، همه یك امر و احد را مشاهده می‌كنند و آن همین چیزی است، لذا می‌آیند خبر می‌دهند، می گویند: بله آقا این چیزی كه در دست شما هست، سرش یك همچنین خصوصیاتی دارد، رنگش این‌طور است، یك مقدار پایین‌ترش كاغذ است و درست هم می‌گویند. خود من هم لمس می‌كنم و می‌بینم كه كاغذ است، این مقدار كاغذ است. این مقدار ... دقیقه به دقیقه ذره به ذره سانت به سانت آن مشاهد برای یك نفر، مانند مشاهد برای اوست. چرا؟ چون این یك امر موجود خارجی است، امر ذهنی نیست تا این‌كه یك معما و یك مسابقه بیست سؤالی باشد من بگیرم در دستم: آقا این چیست؟

 یكی یك چیز می‌گوید، آن یكی می‌گوید انگشتر است، آن یكی می‌گوید لوبیاست، آن یكی ... یك امر خارجی است كه مورد مرئی و منظر همه است، پس همه یك پاسخ می‌دهند، همه یك جواب می‌دهند. درست؟ سؤال بنده این است كه اگر آن‌چه را كه مورد مرئی و منظر افراد است و هنوز وجود خارجی پیدا نكرده، هنوز به دنیا نیامده است چگونه آن رامشاهده می كنند؟

 امام رضا علیه السلام وقتی كه به مأمون می‌فرمایند یك بچه‌ای از تو به دنیا می‌آید كه اشبه الناس بأمّه است كه یك زائده در انگشت كوچك دست راست او بوجود می‌آید[[2]](#footnote-2). هنوز نطفه‌اش بسته نشده، هنوز وجود خارجی پیدا نكرده است! چطور امام رضا از یك امر واقعی كه هنوز معدوم است، خدا هم نمی‌تواند خبر بدهد؛ خبر می دهد. معدوم یعنی همین دیگر! نه من می‌توانم خبر دهم و نه هر فرد دیگر چون العدم لا یخبر به. عدم لا یخبر به است، وقتی كه عدم لا یخبر به است، آیا ذهن امام آمده در اینجا یك فرزند خارجی را خلق كرده است؟ حالا به آن قدرت امامت و ولایت و عرض كنم كه مسائل دیگر و آن چیزهایی كه عقل ما نمی‌رسد كار نداریم كه فلان امام آمده یك تصرفی كرده، یك چیزی كه بگوید من امامم و حالا ببینید آنی كه می‌خواهم همان خواهد شد، این جور؟

 یا نه آن ولایت و مسائل امام رضا مربوط به خودش، این یك امر طبیعی یك امر عادی، كاری كه امام رضا كرد، بچه مكتبی‌های امام رضا می‌كنند[[3]](#footnote-3) آن امام كه به این چیزها كار ندارد. یك امر عادی. بنده خودم از خیلی از این موارد از بسیاری شنیده‌ام. چیزی كه هنوز وجود خارجی پیدا نكرده شخص ازاوخبر می دهد.

 بنده در یك مجلسی بودم، یك شخص نازا هم خودش ایراد داشت، و پزشكان گفته بودند امكان ندارد این شخص فرزند دار بشود، و هم عیالش. یك پیرمردی بود روشن ضمیر، یك سیب راگرفت و گفت همه یك حمد بخوانند بدهند وآن شخص خورد. گفت: یك بچه‌ای از تو می‌آید دختراست، اسمش را فاطمه می‌گذاری، این خصوصیات را دارد. نُه ماه بعد زائید، عین آنی كه او گفته بود! بنده با چشم خودم دیدم.

 خب این كه نه امام رضا بود نه ولایت امام رضا را داشت. آن كه دیگر امام است و حسابش جداست. عین آن چه را كه گفت اتفاق افتاد، اسمش را هم فاطمه گذاشتند، الآن هم آن شخص زنده است، چند تا بچه هم دارد. خب این چه چیزی را الآن دارد مشاهده می‌كند؟ همین‌طور رجماً بالغیب حرف زد؟ خب چرا جور دیگر در نیامد؟ اگر قرار است رجماً بالغیب باشد خب یك چیز دیگر دربیاید، پسر دربیاید! اصلًا در نیاید!

 این چه رجماً بالغیبی است كه عین همانی كه می‌گوید در می‌آید و همان خصوصیاتی هم كه می‌گوید در او هست. در حالی كه همه می‌گویند، نه مرد و نه زن هیچ‌كدام قابلیت برای انتاج را ندارند. درست شد؟ عین آنی كه در خارج است از آن خبر می دهد. این پیرمرد چه چیزی را دیده كه وقتی تعین خارجی پیدا می‌كند با محكی چه می‌شود؟ با آن حاكی او، با آن كلام او، با آن جمله او، آن محكی خارجی با این حاكی با همدیگر منطبق است. چه چیزی را دیده؟ این كه معدوم بوده است. پس معلوم است معدوم نباید باشد. این نباید معدوم باشد، اگر معدوم باشد خدا هم نمی‌تواند خبر بدهد. نه چیز معدوم را كسی نمی‌تواند خبر بدهد. درست؟

 پس معلوم می‌شود یك چیزی بوده است. حالا این كه بوده، آیا دلیل بر این است كه ما هم باید اطلاع پیدا كنیم؟ نه خیر! این یك مطلب دیگر است. مگر قرار بر این است كه ما بر همه چیز اطلاع پیدا كنیم؟ وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا[[4]](#footnote-4). دو تا ورق خوانده‌ایم خیال كرده‌ایم حالا كرات را فتح كرده‌ایم. وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا. درست شد؟ پس بنا بر این باید یك امر خارجی باشد. دیگر شما برای پیدا كردن برهان نیاز به چه مقدماتی دارید؟ نیاز به چه مبادی دارید؟ استقرا، اولیات، مشاهدات، تمام این اقترانات، این اموری كه موجب برای حصول امر ضروری و بدیهی است و بر طبق امر ضروری است.

 مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه ایشان می‌فرمودند كه وقتی من با بعضی از همین مادیین ـ دكتر تقی ارانی و خیلی معروف بود ـ در همان زمان سابق بحث می كردیم. استاد فیزیك بود، كه خود بنده فیزیك ارانی را خوانده بودم، فیزیك ارانی در برق و این چیزها بود. این شخص از این مادی‌ها بود، رئیس همین كمونیست‌ها بود در زمان سابق، این لیدرشان ایشان بود[[5]](#footnote-5). در یك جلسه‌ای كه با هم داشتند، از ایشان سه تا سؤال می‌كنند یكی درباره خواب بود، كه رفت پاسخ بیاورد و تا آخر هم رفت كه پاسخ بیاورد. یكی‌اش این بود: خواب‌هایی كه افراد می‌بینند، مسائلی كه افراد مشاهده می‌كنند بر چه اساسی است؟ چرا باید راست در بیاید؟ مگر شما نمی‌گویید اصل در هر چیزی ماده است؟ این چه ارتباطی ممكن است بین دو ماده باشد كه این نه از این خبر دارد نه آن از این خبر دارد[[6]](#footnote-6)؟ این در آن ماند.

 گفت من می‌روم خبرش را می‌آورم كه رفت! سه تا از او سؤال كرد كه یكی‌اش این بود.

 حالا این مسائل معدوم، این مسائلی كه جنبه عدمی دارد این‌ها چطور جنبه عدمی داشته باشد در حالی كه شما بیایید نسبت به آن اطلاع پیدا كنید؟ مكاشفات و مسائلی كه ارباب شهود در این‌جا مطرح می‌كنند همه از این باب است. ما نمی‌گوییم همه آن‌ها درست است، ولی آن درست‌هایش را می‌گوییم. آن‌هایی كه درست است از كجا بوده؟ پس بنابراین باید یك امرحقیقی وجود داشته باشد.

 همان‌طوری كه پارسال خدمتتان عرض كردم، صحبت در این است: این طور نیست كه وقتی ما یك چیزی را مشاهده می‌كنیم، عكسی را مشاهده كنیم، كاغذی را مشاهده كنیم، یك صورت و پُرتره[[7]](#footnote-7) را در این‌جا مشاهده كنیم؛ خودش را داریم می‌بینیم. آن احساسی كه الآن برای من و شما در این مجلس آن احساس هست، كه آن یك احساس حضوری ـ نه حصولی ـ یك احساس حضوری نسبت به این جمع، آن احساسی را كه الآن ما نسبت به یكدیگر داریم عكس است؟ فیلم است؟ ما الآن داریم فیلم همدیگر را می‌بینیم؟ عكس همدیگر را داریم می بینیم؟ تصویر داریم می‌بینیم یا نه، حضور را داریم احساس می‌كنیم، نفس الوجود را الآن ما داریم احساس می‌كنیم. خودِ این تعین خارجی و آن حسّ تعین خارجی الآن در احساس ما قرار گرفته است؛ غیر از این است؟ شما آنی كه در خواب می‌بینید بینكم و بین الله غیر از این است؟ عكس می‌بینید؟ فیلم مشاهده می‌كنید؟ صورت می‌بینید؟ یا خودش را می‌بینید؟ پدرتان از دنیا رفته، مادرتان از دنیا رفته، رفیقتان از دنیا رفته، او را در خواب می‌بینید، چه چیزش را می‌بینید؟ عكسشان را؟ می‌گویید او را دیدم، پدرم را. نمی‌گویید عكس پدرم را دیدم؛ چون دیدن عكس یك حسّی دارد، دیدن پدر یك حسّ. حس‌ها فرق می‌كند. آن دیدن عكس، حسّ عكس و تصویر در انسان ایجاد می‌كند، دیدن خود شخص حس خود وجود خارجی و تعین خارجی در انسان ایجاد می‌كند؛ كدام یك از این‌ها را شما احساس كردید؟ این‌ها خیلی دقیق است.

 این‌ها بزنگاه‌های فلسفه و عرفان نظری است. این‌ها را اگر كاملًا بتوانیم برای خودمان جا بیندازیم، بسیاری از مسائل فلسفی و مسائل عرفان نظری برای ما به راحتی مثل آب خوردن حل می‌شود. خیلی دیگر از قضایا، آن اشكالات، آن مباحثات، آن جریانات بین اهل شهود و عرفان، و بین اهل حكمت و منطق و امثال ذلك و بین سایر افرادی كه اطلاعی ندارند و خودشان در هر چیزی می‌آیند اظهار نظر از بین می رود.

 چند وقت پیش یك مقاله‌ای می‌خواندم از یك بنده خدایی، كه خودش هم الآن حیات دارد راجع به مسائل وجود و وحدت و ... گفتم آخر بنده خدا كه مجبورت كرده بنویسی؟ آخر كه مجبورت كرده؟ پاشو آقا بنویس، هزارتا مطلب داریم، هزارتا موضوع داریم، راجع به دماء ثلاثه و راجع به طهارات، بنویس بابا! هرچه بنویسی ... آخر چرا یك چیزی می‌نویسی كه بهت بخندند؟ یعنی واقعا آنقدر ما باید بی‌مسئولیت و بی‌تعهد باشیم، آبروی همه را ببریم؟ آخر كه مجبور كرده؟ بابا نخواندی، ننویس! بگذار این را برای اهلش، بگذار برای آن‌ها كه چیزی خوانده‌اند.

 از اوّل باء بسم الله تا آخر تاء تمّت همه‌اش فكاهی عبیدزاكانی است! آخر چه بگویم؟ می‌خندند آقا! آبروریزی است، چرا این كار را باید بكنی؟ چرا شما همان‌طوری كه اجازه نمی‌دهید دیگران بیایند دخالت كنند در مسائل و فلان و این حرفها، ولی خودتان را مجاز می‌شمارید كه در هر وادی حرف بزنید، در هر جایی قدم بردارید، در هر مسئله‌ای اظهار تخصص كنید. غلط است خب، این غلط غلط است خب. این مسائل، مسائل دقیق است، مسائل فنی است، نیاز به تحقیق دارد، نیاز به مطالعه دارد، نیاز به درك دارد، خیلی از این مسائل با مطالعه هم درك نمی‌شود آقا! با مطالعه هم حتی به دست نمی‌آید، باید انسان دریابد، مسئله را باید دریابد.

 چطور ممكن است ما مطالب بزرگان و اولیاء و ائمه و تصرفاتشان و این‌ها را می‌توانیم دریابیم بدون این‌كه خودمان تا حدودی با آن افق آشنا باشیم؟ چگونه ممكن است؟

 شما معنای معجزه را می‌فهمید چیست؟ امام علیه السلام وقتی معجزه می‌كند چه حالتی در او پیدا می‌شود كه معجزه می‌كند؟ نمی‌فهمید! چرا؟ خب نیستیم! نیستیم در آن افق، نیستیم در آن حال و ظرفیت كه این را احساس بكنیم. لذا می‌گوییم ا آقا مگر می‌شود؟ این حرف‌ها چیست؟ این‌ها را می‌بندند، روایات سند ندارد، آن طرفش این است، این طرفش ... خب ... بله، شما باید هم ...

 خب خیلی دیگر این باعث تأسف است دیگر، این دیگر مسئله‌ای است كه هست و نباید ... علی كلّ حال. ببینید درمسئله و قضایا، در قضایای خارجیه شكی در آن نیست كه این مطالبی كه برای همه ما به عنوان شهود نه به عنوان صرف یك اطلاع، به عنوان شهود برای ما در عالم خارج تحقق پیدا كرده، این باید حكایت از یك امر واقعی و موجود و یك تعین واقعی بكند. حالا آن تعین كجاست؟ آن تعین در جای خودش است. مگر قرار بر این است كه شما در مدرسه فیضیه بنشینید و از تمام این افرادی كه در قم هستند اطلاع پیدا كنید؟ نه خیر! ما الآن از این افرادی كه در حیاط هستند اطلاع نداریم، باید در را باز كنیم ببینیم، یا خودمان برویم. فقط خیلی زور بزنیم این‌هایی كه در این‌جا هستند، با آن‌هایی كه در آن گوشه و این‌ها هستند، یك خرده فحص بكنیم بتوانیم ببینیم این‌ها كجا هستند. آیا عدم اطلاع ما بر این‌كه در این خیابان چه افرادی قدم می‌زنند دلیل بر عدم آن‌هاست؟ نه! آن‌ها، در وعاء خودشان موجودند، وعاء خودشان كجاست؟ خیابان ارم! وعائشان خیابان صفائیه، وعائشان فرض كنید كه خیابان طهران ...

 هركدام در وعاء خود تعین دارند و عدم اطلاع ما از آن تعین در آن وعاء دلالت بر عدم تعین آن‌ها نمی‌كند؛ این عرض بنده است. حالا صحبت در این است وقتی كه این‌طور شد، این علم پروردگار نسبت به خلائق، این علم پروردگار به چه تعلق گرفته در این علم عنائی؟ این را فهرست‌وار عرض كردیم گفتیم كه امروز تا حالا در مسئله برویم فردا ببینیم؟

 این علم به چه تعلق گرفته؟ به عدم كه نمی‌شود تعلق بگیرد. اگر بگوییم كه علم پروردگار به هیچ تعلق گرفته، پس بنا بر این خدا باید چه باشد؟ ما در این‌جا جهل را نسبت به پروردگار العیاذ بالله ساری كرده‌ایم در حالی كه إن الله هو العلیم جهل از صفات سلبیه است، نفی جهل از پروردگار چه چیزی را اقتضا می‌كند؟ اثبات علم تفصیلی، نه علم اجمالی. اجمال چیست آقا؟ اجمال را بگذارید كنار! اثبات علم تفصیلی به تمام حقایق اشیاء به تعین خارجی إلی ما لا نهایه. خب لازمه این حرف چیست؟ لازمه این حرف این است كه از زمانی كه خدا خدایی می‌كرد تمام اشیاء همه وجود داشتند، وجود خارجی داشتند! وجود خارجی و وجود عینی داشتند! نه این‌كه این‌ها همه در رتبه مساوی‌اند. ها! مسئله علت و معلول جای خودش را دارد؛ صحبت در عدم وجود برهه‌ای است ـ حالا زمان كه غلط است بگوییم ـ تصور وجود برهه‌ای در ذات پروردگار كه این برهه نسبت به مخلوق و نسبت به معلول، آن برهه درآن جهل باشد، جایز است یا نه؟ امكان ندارد! پس بنا بر این تا خدا خدایی می‌كرد، خلائق بوده‌اند، تا خدا خدایی می‌كند، خلائق هستند و تمام این‌ها معلول برای آن ذات باری هستند[[8]](#footnote-8) این آن چیزی بود كه ما تا به حال در صدد اثباتش بودیم و این را خدمت رفقا تا به حال عرض كردیم، منتها حالا تفصیلش راگفتیم. حالا نسبت به مسائل قضاء مبرم و قضاء غیر مبرم ان‌شاءالله دیگر برای فردا.

1. براى اطلاع بيشتربراين موضوع رجوع شود به افق وحى ص ١٠٩ تا ١٢٥ [↑](#footnote-ref-1)
2. عيون اخبارالرضا ج ٢ ص ٢٢٤ و منتهى الآمال ج ٢ ص. ٤٨٤ چاپ ١٣ انتشارت هجرت [↑](#footnote-ref-2)
3. رجوع شود به معادشناسى ج ٣ ص ٢٦٥ داستان زنده شدن کبوتر مرده به دست ولىّ خدا [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره اسراء (١٦) آيه ٨٥ [↑](#footnote-ref-4)
5. براى اطلاع بر افکار دکتر ارانى رجوع شود به مقدمه کتاب علل گرايش به ماديگرى تحت عنوان ماتر ياليسم درايران نوشته شهيد مطهرى رضوان الله عليه چاپ بيستم انتشارات صدراوهمچنين کتاب اصول فلسفه وروش رئاليسم تأليف علامه طباطبايى همراه باپاورقى هاى استاد مطهرى رضوان الله عليهما ج ١ ص ٣٣ و ٣٤ چاپ سوم انتشارات صدرا [↑](#footnote-ref-5)
6. براى اطلاع بيشتر در مورد اين مسأله رجوع شود به تفسير الميزان ج ١١ ذيل آيات ٩٣- ١٠٢ سوره يوسف کلامٌ فى الرؤيا فى فصول وکتاب معنويت تشيّع که مجموعه مقالاتى از مرحوم علامه طباطبايى رضوان الله عليه است صص ٢٣٨ تا ٢٤٠ تحت عنوان آيا رؤيا حقيقت داردچاپ اول، انتشارات تشيّع- قم [↑](#footnote-ref-6)
7. پُرتره در لغت به معنى تصوير، نقاشى، مجسّمه، پيکره و ... است ودر شکل اختصاصى آن به مجسّمه صورت، عکس صورت ومجسّمه نيم تنه اطلاق مى شود [↑](#footnote-ref-7)
8. براى اطلاع بيشتر براين موضوع رجوع شودبه امام شناسى ج ١٥ ص ٢٨٢ تا ٢٨٤ ومعادشناسى ج ٦ ص ١٩٥ تا ١٩٨ [↑](#footnote-ref-8)